

معمای سرمایه داری (دربارهٔ یک کتاب)

ناتان شاخار

ترجمه: ف. شیوا

از دههٔ ۱۹۵۰ کسانی کوشش بی‌حاصلی برای یافتن پاسخ این معما کرده‌اند که چرا سرمایه‌داری فقط در جهان غرب موفق بوده است. به نوشتهٔ کتاب جالبی به نام «معمای سرمایه» که به تازگی انتشار یافته، علت این پدیده آن است که حق مالکیت خصوصی در واقع فقط در غرب گسترش یافته است.

در انتهای جنوبی استان باهیای برزیل بندر کوچک ایلهوس Ilheus واقع شده است که درست مانند تصاویر کارت پستال خلیج کوچکی آن را در آغوش گرفته است و نسیم اقیانوس اطلس گلبرگ‌های بنفش‌رنگ پیچ اناری را در آسمان آن می‌رقصاند. دشوار می‌توان نقشی برای این منطقهٔ خواب‌آلود در صحنهٔ بزرگ اقتصاد جهان در نظر آورد، اما در نخستین دهه‌های سدهٔ ۱۹۰۰ همین ایلهوس مرکز طوفان و جنب‌وجوش عنان‌گسیختهٔ برداشت کاکائو بود. نقطهٔ عطف آن دوران، یعنی آن جایی که سنت‌های دیرین با پروژه‌های مهندسی و حرص پیشرفت کنار زده شدند، در یکی از زیباترین رمان‌های امریکای جنوبی جاودان شده است. این رمان «گابریلا، میخک و دارچین» نام دارد که توسط خورخه آمادو Jorge Amado نوشته شده و ضد قهرمان آرام و مهربان آن، «نجیب»، مرد عرب صاحب کافه، عاشق بی‌قرار آشپز دورگهٔ خود گابریلای زیبا می‌شود.

نجیب آرزو دارد که خود زمین را بکند و کاکائو بکارد. هدف او از جان‌کندن در «بار وزوویو» Vezuvio نیز تحقق همین آرزو است. این کافه در جهان واقعیت نیز وجود دارد و هنوز دایر است. چند سال پیش روی ایوان آن نشسته بودم و شاهد گوشه‌ای از جریان اقتصاد ملی بودم. چند جوان داشتند روی یک گاری دستی ماهی تازه می‌فروختند. عاقله مردی با پیش‌بند خونین از مغازهٔ ماهی‌فروشی دولتی بیرون جست و آن رقبای ناخوانده را تاراند. کمی بعد جوان‌ها را در ساحل دیدم که در اتاقک چوبی تنگی مشغول پاک کردن تور ماهیگیری‌شان بودند. آن‌ها از حمله‌های از دید خودشان پرباری که تا آن روز به مراکز بازار رسمی داشته‌اند برای من سخن گفتند و ابزار تولید اصلی‌شان را که عبارت از زورقی بدون عرشه و تنها با یک بادبان فرعی بود، با مباحثات نشانم دادند.

هفتادوپنج سال پیش مهاجر عرب ما «نجیب» می‌توانست با سختکوشی و در گرماگرم رونق اقتصادی آن زمان، خود را از لجن‌زار بالا بکشد و در ردهٔ طبقهٔ متوسط قرار گیرد. جوانان ماهیگیر امروزی اما به سختی می‌توانند سرشان را بیرون لجن نگاهدارند. چه شده است؟ چرا سرمایه‌داری در امریکای جنوبی جا نمی‌افتد؟ چرا در قاهره پیش نمی‌رود؟ چرا فقط در غرب درست کار می‌کند؟ نظریه‌پردازان مارکسیست و غیر مارکسیست از دههٔ ۱۹۵۰ تا به امروز الگوهای گوناگونی پرداخته‌اند تا نشان دهند چگونه مبادلهٔ کالا به شکل امروزی، کشورهای تولیدکنندهٔ مواد خام را بناگزیب بیرون‌گود نگاه می‌دارد. یکی از ارگان‌های سازمان ملل متحد به نام «سپال» Cepal که مقر آن در سانتیاگو پایتخت شیلی است، و نیز ایدئولوگ‌های متعددی، کوشیده‌اند تا فرمول‌های یگانه‌ای برای توضیح روابط علت و معلولی این پدیده بیابند، اما به جایی نرسیده‌اند. با این وجود در شرق سوئز و جنوب ریوگرانده افکار عمومی و احکام اقتصادی بر این پندار استواراند که تجارت بین‌المللی عامل اصلی بدبختی‌های داخلی است.

از سال ۱۹۴۵ برخی دولت‌ها پرده‌ای برای حفاظت اقتصاد خود از مبادلهٔ تجاری کشیدند و در عوض مهاجرت گسترده به شهرها را ترغیب کردند. قرار بود دهقانان بی‌زمین و روزمزد با آمدن به شهر به برکت صنایع دولتی و حمایت شده توسط گمرک، زندگی آبرومندانانه‌تری داشته باشند. این نقشه

«ضد جهانی کردن» را در بسیاری کشورها پیاده کردند، از آرژانتین پرون و مکزیک «حزب نهادهای انقلابی» تا مصر ناصر، ایران شاه و هند نهرو، و همه به یک جا رسیدند: کلان شهرهایی که در آن روستائیان مهاجر به جای جهش طبقاتی موعود، نسل در نسل در قعر فقر مدفون شدند.

مطابق آنچه برنده جایزه نوبل اهل کارائیب («و. آرثور لوئیس» W. Arthur Lewis) نشان داد، می شد به کلی عکس این عمل کرد: تشویق تولید اقتصادی و بالا بردن توان خرید در روستاها به جای مدرنیزه کردن اجباری شهرها به ضرب و زور صدور فرامین و صنایع سیاست زده. نه تجارت جهانی به خودی خود، که شیوه های کشاورزی با کار سنگین سد راه رفاه بود. آنگاه که اقتصادهای فسیل شده تحت حمایت از قبیل اسرائیل، شیلی و کره جنوبی تعرفه های خود را پایین آوردند، متوجه شدند که خیلی خوب می توانند در عرصه تجارت جهانی و حتی در زمینه محصولات غیر از مواد خام و خرده ریزهای ارزان، به رقابت بپردازند، به شرطی که بتوانند در زمینه مواد غذایی و کالاهای روزمره اضافه تولید داشته باشند، بی آنکه لازم باشد ۵۰ تا ۶۰ درصد از جمعیت شان کار کشاورزی کنند، و پیه عواقب آن از قبیل صرفه جویی و مصرف داخلی را نیز به تن بمالند.

پس آیا تفاوت های طبقاتی، و نه تجارت جهانی، مانع پیشرفت جهان سوم بوده است؟ البته شکاف طبقاتی در این کشورها هولناک بود، اما نه هولناک تر از شکاف هایی که در آستانه پیدایش نهادهای سرمایه داری در انگلستان یا سوئد وجود داشت. حتی ترمیم بودجه، خصوصی سازی و بازار آزاد به شیوه امروزی ما، در پیشرفت اقتصاد جهان سوم مؤثر نبوده است. این گونه چاره سازی های جا افتاده اقتصاد بازار البته لازم بوده اند، اما به روشنی پیداست که هیچ کفایت نکرده اند. عده هرچه بیشتری از پژوهندگان، اقتصاددانان و سیاستمداران به تدریج شک بردند که یک عامل پنهان نیز، عاملی اساسی که منتظر بود کشف کند، در این میان نقش داشته است.

در پایان سده ۱۹۰۰ اقتصاددان پرویی هرناندو دسوتو Hernando de Soto متوجه شد که فروش کیسه های سیمان افزایش یافته است، در حالی که آمار رسمی حکایت از رکود شدید در بخش ساختمان سازی داشت. این تناقض نیروی تخیل دسوتوی آزاداندیش را به کار انداخت و او پس از چندین سال پژوهش، گزارشی با عنوان «راه دیگر» منتشر کرد که در امریکای جنوبی غوغایی به پا کرد: بخشی عظیم و در حال رشد از حیات اقتصادی این قاره بیرون از میدان دید دستگاه های دولتی جریان دارد، بی آن که مالیاتی بر آن بسته شود، به ثبت برسد یا نظارتی بر آن اعمال شود، و بی آن که ترغیب شود، مورد بهره برداری قرار گیرد، یا حتی برنامه ریزان و بودجه نویسان از آن سر در آورند (امروز این بخش غیر رسمی ۸۶ درصد از همه مشاغل تازه را در امریکای جنوبی ایجاد می کند). کیسه سیمان های بیرون از آمار رسمی در شهرک های غیر مجاز حاشیه لیما، پایتخت پرو، و توسط مهاجران آمده از فراز کوهستان ها که سخت مشغول خانه سازی برای خود بودند، مصرف می شد.

کتاب دسوتو که بر پایه هزاران ساعت کار دقیق و علاقمندانه همکاران او بنا شده، ضمن تعریف جزئیات آنچه در بالا آمد، روش تازه ای برای پژوهش اقتصادی نیز نشان می داد. او زیر پای خود را کند و کورانی که وزیدن گرفت تصور مرسوم درباره نقش فقرا در اقتصاد ملی را با خود برد: کار و کوشش فقیران بیش از آن که وزنه ای بسته بر پای اقتصاد باز سرمایه باشد، خود در واقع عامل محرکه اقتصاد پرو است.

کشف وجود این همه دانش تازه در اعماق شاخه های علوم اقتصادی، برای عده ای تکان دهنده بود و برای عده ای دیگر مایه خوشحالی. خود دسوتو بو برده بود که می تواند پرده از راز بزرگتری بردارد. او در «راه دیگر» نشان داده بود که چرا خلاقیت پروئی های فقیر در راه های غیر مجاز شکوفا می شود: اداره بازی های لازم برای به ثبت رساندن خانه، دکه های کسب و کار، و مسافرکشی، تا یک سال وقت می برد و هزینه های سرسام آوری داشت، و در واقع عملی نبود. مؤسسه پژوهشی دسوتو به مطالعه دقیق چند و چون گذران اقتصادی در شهرهای بزرگ سایر قاره ها پرداخت. فقیران در این مناطق

برخلاف پندار توهم آلود ما و برخلاف برچسب‌زنی‌های مرسوم در ارگان‌های مددکاری، توده به حاشیه‌رانده شده‌ای نیست که گرسنه و منفعل به ویرین‌های اقتصاد رسمی چشم دوخته باشد. آنان در زمینه تملک، تولید و مصرف، عامل زنده اقتصاد کشورشان هستند، یا به قول دسوتو «آنان راه حل هستند، نه مسأله».

دسوتو و شاخه‌های متعدد ستاد او ده سال تمام اقتصاد خرد روزمره را در لیما، قاهره، پورتو پرنس (هائیتی) و مانیل مورد مطالعه قرار داده‌اند. مشاهدات آنان باورنکردنی است و استنتاج‌هایشان زیر پای نظریه‌های حاکم بر ادراک ما از جهان را خالی می‌کند، چه طرفدار سرسخت اقتصاد بازار باشیم و چه متنفر از جهانی کردن اقتصاد.

ده سال پیش یکی از اعضای مؤسسه دسوتو در لیما، به نام مؤسسه پژوهش‌های آزادی و دموکراسی را ملاقات کردم و شجاعت و افق‌های باز اندیشه غالب بر کار مؤسسه‌شان را ستودم. او گفت «حالا صبر کن. این تازه اول کار است». و کتاب تازه دسوتو «معمای سرمایه: چرا سرمایه‌داری در غرب پیروز می‌شود و همه جای دیگر شکست می‌خورد» در واقع حرف او را تأیید می‌کند و آنچنان غوغائی به پا کرده که هیچ اثر جامعه‌شناسی دیگری در طول تاریخ بشریت مشابه آن را به خود ندیده است.

نظریه دسوتو در نخستین نگاه به نحو تکانه‌دهنده‌ای ساده است. می‌دانیم که سرمایه‌داری ابتدا زمانی دگرگونی‌های اساسی در اقتصاد امریکای شمالی و اروپای غربی پدید آورد که حق مالکیت خصوصی در اوایل سده ۱۸۰۰ در این جوامع به رسمیت شناخته شد. هدف از این قبیل اصلاحات تثبیت اقتصاد بازار نبود، اما نتیجه ماندگاری که به دست آمد، درست همین بود. ما اما هرگز این درس‌ها را در مناطقی که در امر تولید عقب مانده‌اند به کار نسته‌ایم. اگر قانون‌گذاران کشورهای غربی حق مالکیت را به اصلی فراگیر تبدیل نکرده بودند و آن را به شکل امتیازی طبقاتی حفظ کرده بودند، این شبکه‌های مالکیت قانونی، پشتوانه اقتصادی، اعتبارات، تولید و مصرف که وجه مشخص جوامع ماست، هرگز به وجود نمی‌آمد.

حال اگر به همان ماهیگیران برزیلی که در ابتدا صحبت‌شان را کردیم بازگردیم، آن‌ها فقیراند، اما دست خالی نیستند. علاوه بر زورق و توانائی کار، زاغه محل زندگی‌شان، و اتاقک چوبی ماهیگیری‌شان را نیز دارند. اما آیا «مالک» آن‌ها هستند؟ نه به آن معنی که ما از مالکیت می‌فهمیم. مسکن آن‌ها بر زمین‌های شهرداری بنا شده که از سال ۱۹۴۵ به بعد مورد هجوم فقرا قرار گرفته و فاقد هرگونه سند به ثبت رسیده است. پس خانه آن‌ها چیزی نیست جز سقفی بالای سرشان و هیچ ارزش اقتصادی ندارد. برای این که دوستان ما زیو و ریوا بتوانند به رؤیای داشتن دکان ماهی‌فروشی در شهر یا رستوران غذاهای دریایی برای پذیرائی از توریست‌ها جامه عمل بپوشانند، باید بتوانند وام کوچکی دست و پا کنند. اما آن‌ها خیال هر جور وامی را باید از سر بیرون کنند، زیرا اموال غیر منقول آن‌ها در تملک‌شان نیست، غصبی است.

میلیاردها انسان همین وضع را دارند: ۹۲ درصد از ساکنان قاهره در خانه‌هایی زندگی می‌کنند که هیچ کس مالکیت رسمی بر آن ندارد. ارزش تجاری این مالکیت‌های غیر رسمی به پول نقد معادل پنج برابر همه سرمایه‌گذاری‌های خارجی است که تا به حال در مصر صورت گرفته است. املاک فقراي هائیتی ۱۶۰ بار بیش از سرمایه‌گذاری‌های خارجی از سال ۱۹۵۰ تا امروز در این کشور ارزش دارد. خانه‌های فاقد سند ثبتی در فیلیپین ۱۳۳ میلیارد دلار، یعنی چهار برابر ارزش مجموعه سهام همه ۲۱۶ شرکت حاضر در بورس مانیل، می‌ارزند.

آنگاه که برای مثال یک سوئدی فکر بکری در زمینه تجارت یا تحصیل به سرش می‌زند و نیاز به وام دارد، پرسشنامه‌های مربوط به درخواست وام را از پیش در بانک برایش آماده کرده‌اند. رابطه میان اموال غیر منقول او، میزان اعتبار و بهره و سود برنامه‌ریزی شده، محصول نظام جاری نیست،

خود نظام است. چنین شبکه‌هایی نمی‌توانند در جهان سوم پدید آیند. دولتمردان این کشورها با رسمیت نبخشیدن به مالکیت فقرا پیوسته به زیان کشورشان عمل می‌کنند. بدترین نتیجه این کار، گذشته از بی‌عدالتی فاحش، دور ریختن مهم‌ترین منبع اقتصادی هر جامعه‌ای، یعنی فکرهای بکر و مغزهای مبتکر است. گویی به دست خود گرد مرگ روی اقتصادشان پیاشند.

دسوتو می‌گوید ما برای کشورهای فقیر موعظه می‌کنیم که باید مثل ما شوند، بی آن‌که متوجه باشیم که آن‌ها خیلی هم مثل ما هستند، منتها مثل آن زمانی که ما هنوز مالکیت را رسمی نکرده بودیم. جرج واشینگتن و بسیاری دیگر از «پدر»های ایالات متحده آمریکا واحدهای نظامی اعزام می‌کردند تا افراد آس و پاسی را که تکه‌هایی از جنگل، یا کشتزار، یا معدن احتمالی طلا را به تصرف در آورده بودند و کلبه‌ای در آن ساخته بودند، بیرون بریزند. اما پس از سال‌ها کشمکش دولت مجبور شد کوتاه بیاید و حقوق «خوش‌نشینان» را به رسمیت بشناسد. در کتاب‌های تاریخ از مدت‌ها پیش عنوان افتخاری «پیشاهنگ» را به آنان داده‌اند.

فقرا مالک خیلی چیزها هستند، اما زاغه‌ها، باغچه‌ها و کسب و کار به ثبت نرسیده آن‌ها به مراتب کم‌تر از هم‌وطنان ثروتمندشان یا یک مالک در کشورهای غربی در آمد دارد. دارائی‌های غیر رسمی انسان‌های خرد محکوم‌اند که زمین آیش اقتصاد ملی باشند، زیرا هرگز نمی‌توانند پشتوانه و امی باشند، یا حتی به معنی جاری کلمه واگذار شوند. این دارائی‌ها را نمی‌توان با دادن آگهی در روزنامه به فروش رساند، بلکه تنها بعد از چک و چانه زدن‌های فرساینده و بغرنج در قهوه‌خانه‌ها و با شهادت ساکنان زاغه‌های همسایه معامله تأیید می‌شود. هیچ آدم غربی، هر قدر هم که دانش و توانائی داشته باشد، نمی‌تواند بر چنین پایه‌ای و بدون چارچوب‌های وام و اعتبارات که ارزش‌های غیرمنقول را به سرمایه در گردش تبدیل می‌کند، رفاه ایجاد کند.

بسیاری از منتقدان سرمایه‌داری این نظام را به پدیده‌ای طبیعی تشبیه می‌کنند و از مشاهده رگه‌های قانون جنگل داروینی در آن قند توی دلشان آب می‌شود. سرمایه‌داری اما در واقع، همچنان که دمکراسی، چیزی خودپو (laissez faire) نیست که دولت نخواهد نقش هدایت‌کننده در آن داشته باشد. متضاد آن است: همبودی استثنائی از موقعیت‌های یگانه و ظریف است که خودبه‌خود به وجود نمی‌آید. بدون اقدامات هدفمند سیاسی، سرمایه‌داری هرگز در جهان سوم شکل نمی‌گیرد. دسوتو پنهان نمی‌کند که این کار برای دولت‌ها، مجلس‌ها و بانک‌ها چالش بزرگی است. او از رئیس دیوان عالی ایالات متحده در سال ۱۸۲۰ نقل قول می‌کند که دعواهای بر سر مالکیت در عمل آن قدر بغرنج و ضدونقیض بود که او با تردید از خود می‌پرسید که آیا ثبت مالکیت در سراسر کشور روزی سروسامان خواهد گرفت، یا نه.

هرناندو دسوتوی بزرگ (۱۵۰۰ تا ۱۵۴۲)، فاتح فلوریدا و کاشف رود می‌سی‌سی‌پی، یکی از جنگاوران نامی اسپانیائی بود. نواده متأخر اش نام او را بر خود دارد، اما با کارنامه صلح‌آمیز خود بیشتر به یکی دیگر از مسافران امریکای جنوبی رفته است. هرناندو دسوتو با شجاعت در اندیشه، با استقلال از مکاتب موجود، با استعداد دیدن ارتباط‌های بزرگ میان جزئیات ریز، با عدالت‌خواهی آتشین و رهائی از هرگونه پیرایه سوسیال‌داروینی، خود همسنگر چارلز داروین است.

بیانید آرو کنیم که این همه تعریف و تمجیدی که در ماه‌های اخیر از همه طرف، از راست، از چپ، و از جانب متخصصان علوم اقتصاد بر سر او باریدن گرفته، غرق اش نکند و او همچنان بکوشد که آزادانه به اموری بیانیدش که بقای زندگی ما در گرو آن است، اما تاکنون تابوها و ممنوعیت‌های ایدئولوژیک باعث شده که همواره آن‌ها را دور بزنیم.

Hernando de Soto

The mystery of Capital: - Why Capitalism Triumphs in the West and Fails Everywhere Else
(Basic Books)